



Critical Thinking in Foreign Policy: A Framework for Crisis Management

Said Mohammad Taqi Mosavi, Ph.D.

PhD in International Relations
Email: mosavi.said@yahoo.com
ORCID: 0000-0002-3534-321X

Abstract

Article type: Research Article

Article History:

Received: 2026-03-25
Revised: 2026-05-22
Accepted: 2026-05-30
Published: 2026- 06-21

Keywords:

Decision-making,
critical thinking,
cognitive bias,
limited rationality,
foreign policy,
crisis management

This study investigates the role of critical thinking in the analysis and management of international crises and proposes a framework for improving decision-making in foreign policies. In a context where international crises are characterized by uncertainty, complexity, and time pressure, policymakers' decisions are often constrained by cognitive and informational limitations. This study uses bounded rationality and the concept of satisficing as a theoretical framework, while also giving particular attention to the influence of cognitive biases and a focus on confirmation bias on decision-making processes. Using a qualitative methodology based on conceptual-analytical inquiry, drawing on literature and archival analysis. The findings indicate that critical thinking enhances one's capacity to identify and assess risks, analyze data, and anticipate consequences. It also allows for calculating the effects of cognitive errors and group pressures, which is expected to improve the quality of decision-making in the management of international crises. However, institutional constraints, political pressures, and the inherent complexity of crises pose substantial challenges to the effective application of this approach. Briefly, the study presents critical thinking as an effective analytical framework for enhancing the efficiency and effectiveness of decision-making in foreign policy.



نبراس

فصلنامه علمی - پژوهشی

شماره سیزدهم، بهار ۱۴۰۵

ویژه تفکر انتقادی



تفکر انتقادی در سیاست خارجی:

چارچوب تحلیلی مدیریت بحران

دکتر سید محمد تقی موسوی

دکتری روابط بین الملل دانشگاه گیلان

Email: mosavi.said@yahoo.com

ORCID: 0000-0002-3534-321X

چکیده

این مقاله به بررسی نقش تفکر انتقادی در تحلیل و مدیریت بحران‌های بین‌المللی می‌پردازد و چارچوبی برای بهبود تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ارائه می‌دهد. در شرایطی که بحران‌های بین‌المللی با عدم قطعیت، پیچیدگی و فشار زمانی همراه هستند، تصمیم‌گیری‌های سیاست‌گذاران بیشتر با محدودیت‌های شناختی و اطلاعاتی مواجه می‌شود. چارچوب نظری پژوهش بر مبنای نظریه «عقلانیت محدود» و مفهوم «رضایت‌بخشی» استوار است و در کنار آن، تأثیر سوگیری‌های شناختی به‌ویژه سوگیری تأیید بر فرآیند تصمیم‌گیری مورد توجه قرار می‌گیرد. روش پژوهش کیفی و مبتنی بر تحلیل مفهومی-تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که تفکر انتقادی با تقویت توانایی شناسایی و ارزیابی خطرات، تحلیل داده‌ها و پیش‌بینی پیامدها، و نیز کاهش اثر خطاهای شناختی و فشارهای گروهی، می‌تواند کیفیت تصمیم‌گیری در مدیریت بحران‌های بین‌المللی را بهبود بخشد. با این حال، موانع نهادی، فشارهای سیاسی و پیچیدگی ذاتی بحران‌ها، چالش‌هایی جدی در مسیر به‌کارگیری این رویکرد ایجاد می‌کنند. در نهایت، این پژوهش تفکر انتقادی را به‌عنوان یک چارچوب تحلیلی مؤثر برای ارتقای کارآمدی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی معرفی می‌کند.

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخچه مقاله:

دریافت: ۱۴۰۵-۰۱-۰۵

بازنگری: ۱۴۰۵-۰۳-۰۲

پذیرش: ۱۴۰۵-۰۳-۱۰

انتشار: ۱۴۰۵.۰۳.۳۱

واژگان کلیدی:

تجددگرایی،

توسعه،

نظریه نوسازی،

عقلانیت ابزاری،

نقد معرفت‌شناختی،

میراث تمدنی،

هرمنوتیک.

ناشر: مؤسسه مطالعات و تحقیقات نبراس

مقدمه

در دنیای امروز، بحران‌های بین‌المللی پیچیده‌تر و غیرقابل پیش‌بینی‌تر از هر زمان دیگری شده‌اند. تصمیمات سیاست‌گذاران در سطح کلان می‌تواند پیامدهای گسترده‌ای برای امنیت، ثبات و تعاملات جهانی داشته باشد. تجربه نشان می‌دهد که بسیاری از خطاهای استراتژیک و شکست‌ها در مدیریت بحران‌ها، ناشی از تحلیل ناقص، عدم توجه به داده‌های واقعی و فقدان بررسی انتقادی گزینه‌هاست. یکی از مهم‌ترین ابزارهایی که می‌تواند کیفیت تحلیل و تصمیم‌گیری در بحران‌های بین‌المللی را بهبود دهد، تفکر انتقادی است. تفکر انتقادی توانایی ارزیابی شواهد، شناسایی تعصبات و پیش‌بینی پیامدهای تصمیم‌ها را فراهم می‌کند و باعث اتخاذ تصمیمات آگاهانه و منطقی می‌شود. این مفهوم ریشه در فلسفه غرب دارد و فیلسوفانی مانند سقراط، دکارت و جان استوارت میل بر اهمیت آن تأکید کرده‌اند. در دهه‌های اخیر، پژوهشگرانی مانند ریچارد پاول^۱ و لیندا الدر^۲ چارچوب‌های نظری و ابزارهای عملی برای پرورش تفکر انتقادی ارائه کرده‌اند (Paul & Elder, 2019). همچنین، پتر فاسیون^۳ تفکر انتقادی را به عنوان مهارت کلیدی در پیشگیری از اشتباهات تحلیلی و تصمیم‌گیری‌های حرفه‌ای معرفی کرده است (Facione, 2015). از سوی دیگر، مطالعات مربوط به خطاهای شناختی و فشارهای گروهی نشان می‌دهند که فقدان تفکر انتقادی می‌تواند منجر به تصمیمات شتاب‌زده و خطاهای استراتژیک در بحران‌های بین‌المللی شود (Janis, 1982; Kahneman, 2011). در واقع تفکر منتقدانه نمی‌تواند یک امر ذاتی پنداشته شود زیرا با پرورش و تمرین و همچنین با کسب آموزش می‌توان به عادت‌های خاص ذهنی که بر پایه نظم خود محوری و خود اصلاح‌گری برای موفقیت در تحلیل و استدلال در یک فرایند بلند مدت دست پیدا کرد تا این تعهد در حقیقت منجر به تسلط آگاهانه بر مهارت‌های ارتباطی و در نتیجه به راه حلی برای مسئله بحرانی قلمداد شود. هدف این مقاله، بررسی نقش تفکر انتقادی در تحلیل و مدیریت بحران‌های بین‌المللی است. پرسش اصلی پژوهش این است که تفکر انتقادی چه کارکرد و نقشی در تحلیل و مدیریت بحران‌های بین‌المللی دارد و چه پیامدهایی برای سیاست‌گذاری‌های بین‌المللی به همراه می‌آورد؟

¹. Richard Paul

². Linda Elder

³. Peter Facione

مفاهیم و چارچوب نظری

تفکر انتقادی به عنوان یک مفهوم کلیدی در این پژوهش، به مجموعه‌ای از توانایی‌ها و گرایش‌های شناختی اطلاق می‌شود که به فرد امکان می‌دهد اطلاعات را به صورت نظام‌مند تحلیل، ارزیابی و تفسیر کند و پیامدهای احتمالی تصمیم‌ها را مورد سنجش قرار دهد (Paul & Elder, 2019b). این مفهوم فراتر از جمع‌آوری داده‌هاست و شامل فرآیندهایی مانند شناسایی فرضیات پنهان، ارزیابی شواهد و قضاوت آگاهانه است که از تصمیم‌گیری مبتنی بر برداشت‌های سطحی یا فشارهای محیطی جلوگیری می‌کند. مفهوم تفکر انتقادی در ادبیات علمی، به عنوان فرآیندی برای تفسیر، تحلیل، ارزیابی و استنتاج بر پایه شواهد و منطق تعریف می‌شود (Facione, 2015). از منظر روابط بین‌الملل، این تعریف زمانی اهمیت پیدا می‌کند که تفکر انتقادی نه تنها به عنوان یک مهارت فردی، بلکه به عنوان عامل تعیین‌کننده در کیفیت تصمیم‌های کلان سیاسی در نظر گرفته شود؛ جایی که خطای تحلیلی می‌تواند پیامدهای فراتر از سطح فردی داشته باشد.

با این حال، در این پژوهش، تفکر انتقادی تنها به عنوان یک مهارت فردی در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه به عنوان یک متغیر تحلیلی در فرآیند تصمیم‌گیری در بحران‌های بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد. به بیان دیگر، تمرکز اصلی بر این است که چگونه حضور یا فقدان تفکر انتقادی می‌تواند کیفیت تحلیل و تصمیم‌گیری را در شرایط بحران تحت تأثیر قرار دهد.

چارچوب نظری

برای تبیین نقش تفکر انتقادی، این پژوهش از چارچوب نظری «عقلانیت محدود»^۱ استفاده می‌کند. بر اساس این نظریه، که توسط هربرت الکساندر سیمون^۲ مطرح شده است، کارگزاران و تصمیم‌گیرندگان سیاسی به دلیل محدودیت‌های ساختاری در دسترسی به اطلاعات جامع، کمبود زمان و ظرفیت‌های محدود شناختی، قادر به اتخاذ تصمیمات کاملاً

^۱. bounded rationality

^۲. Herbert Alexander Simon

عقلانی و بهینه نیستند (Simon, 1997). در چنین شرایطی، تصمیم‌ها اغلب بر اساس رضایت‌بخشی^۱ اتخاذ می‌شوند، نه بهینه‌سازی کامل.

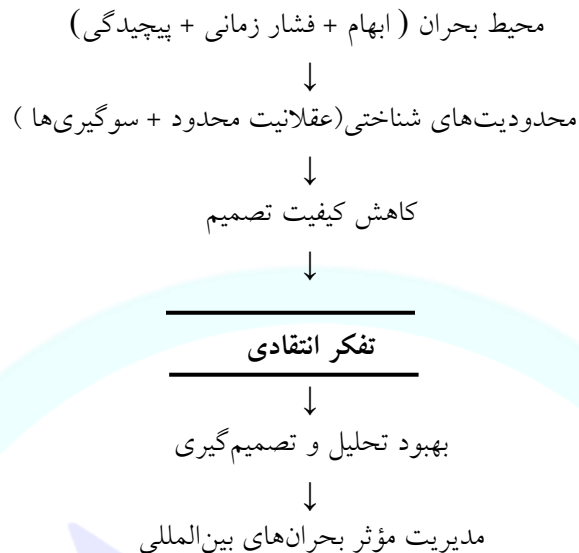
بهینه‌سازی کامل به وضعیتی اشاره دارد که در آن تصمیم‌گیرنده تلاش می‌کند از میان تمامی گزینه‌های موجود، بهترین گزینه ممکن را بر اساس یک معیار مشخص انتخاب کند. این رویکرد مبتنی بر این فرض است که اطلاعات کامل در دسترس است، تمامی گزینه‌ها قابل شناسایی هستند و پیامدهای هر انتخاب به‌طور دقیق قابل پیش‌بینی است. در نتیجه، تصمیم‌گیرنده با ارزیابی جامع سناریوها، گزینه‌ای را انتخاب می‌کند که بیشترین مطلوبیت یا کارایی را به همراه داشته باشد.

در مقابل، رضایت‌بخشی بر این فرض استوار است که چنین شرایط ایده‌آلی در واقعیت وجود ندارد. بر اساس این دیدگاه، تصمیم‌گیرندگان به دلیل محدودیت در زمان، اطلاعات و ظرفیت شناختی، قادر به بررسی همه گزینه‌ها و دستیابی به بهترین انتخاب نیستند. بنابراین، آن‌ها زمانی فرآیند تصمیم‌گیری را متوقف می‌کنند که به گزینه‌ای برسند که «به اندازه کافی قابل قبول» باشد، حتی اگر این گزینه از نظر نظری بهترین نباشد.

از منظر تحلیلی، تفاوت اساسی این دو رویکرد در نوع عقلانیت نهفته در آن‌هاست: بهینه‌سازی کامل مبتنی بر عقلانیت کامل و ایده‌آل است، در حالی که رضایت‌بخشی بازتاب عقلانیت محدود در شرایط واقعی است. با این حال، مسئله اساسی آن است که در بسیاری از بحران‌های بین‌المللی، حتی سطح «رضایت‌بخشی» نیز تحت تأثیر سوگیری‌های شناختی به‌قدری تضعیف می‌شود که تصمیم‌ها نه تنها بهینه نیستند، بلکه در مواردی به‌طور سیستماتیک خطا دار می‌شوند. در این میان، نقش تفکر انتقادی در این است که فاصله میان این دو وضعیت را کاهش دهد؛ یعنی بدون آن که امکان دستیابی به بهینه‌سازی کامل وجود داشته باشد، کیفیت رضایت‌بخشی را ارتقا دهد و مانع از آن شود که «گزینه قابل قبول» به یک تصمیم ضعیف یا پرریسک تبدیل شود.

در این چارچوب، تفکر انتقادی به‌عنوان مکانیزمی عمل می‌کند که می‌تواند محدودیت‌های عقلانیت را تا حدی جبران کند. به عبارت دیگر، تفکر انتقادی با ایجاد فاصله از قضاوت‌های سریع، ارزیابی چندجانبه اطلاعات و بررسی سناریوهای مختلف، به بهبود کیفیت تصمیم‌گیری در شرایط عدم قطعیت کمک می‌کند.

^۱. Satisficing



نقش خطاهای شناختی در چارچوب نظری

در کنار عقلانیت محدود و رضایت‌بخشی، این پژوهش به سوگیری‌های شناختی نیز توجه دارد. یکی از مهم‌ترین این سوگیری‌ها، سوگیری تأیید^۱ است که دانیل کاهنمن^۲ آن را به‌عنوان تمایل تصمیم‌گیرندگان به جستجو، تفسیر و تأکید بر اطلاعاتی که باورها یا فرضیات قبلی‌شان را تأیید می‌کند، معرفی کرده است (Kahneman, 2011). این سوگیری می‌تواند به‌طور مستقیم بر کیفیت تصمیم تأثیر بگذارد، زیرا فرد ممکن است اطلاعات مخالف یا هشداردهنده را نادیده بگیرد و تحلیل خود را محدود به داده‌هایی کند که با دیدگاه اولیه او همخوانی دارد.

زمانی که سوگیری تأیید با عقلانیت محدود ترکیب می‌شود، اثر آن شدیدتر می‌شود: محدودیت در زمان، اطلاعات و توانایی پردازش، باعث می‌شود تصمیم‌گیرنده نتواند گزینه‌های جایگزین را به گونه کامل بررسی کند و در نتیجه، رضایت‌بخشی تحت تأثیر سوگیری تأیید قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، تصمیم‌گیرنده ممکن است به یک گزینه «به اندازه کافی خوب» بسنده کند، اما این گزینه لزوماً بهترین یا کم‌ریسک‌ترین گزینه نیست، بلکه تنها با باورهای پیشین او سازگار است.

این ترکیب مفاهیم نشان می‌دهد که در شرایط بحران یا پیچیدگی، بدون توجه به سوگیری‌های شناختی، حتی تصمیمات مبتنی بر رضایت‌بخشی نیز ممکن است نتایج ناپایدار و پرخطر داشته باشند. از این رو،

^۱. Confirmation Bias

^۲. Kahneman

پرورش مهارت‌های تفکر انتقادی و آگاهی از سوگیری‌ها، برای ارتقای کیفیت تصمیم‌گیری در شرایط عدم قطعیت ضروری است.

در این چارچوب، تفکر انتقادی به عنوان ابزاری برای شناسایی و کنترل این سوگیری‌ها عمل می‌کند. به بیان دقیق‌تر، هرچه سطح تفکر انتقادی در فرآیند تصمیم‌گیری بالاتر باشد، احتمال تأثیرگذاری خطاهای شناختی کاهش یافته و کیفیت تحلیل افزایش می‌یابد.

مطالعات موردی واقعی و شبیه‌سازی بحران

مطالعه‌کنندگان بحران، با بررسی بحران‌های واقعی از فجایع امنیتی تا بحران‌های اقتصادی و مذاکرات دیپلماتیک تحلیل ساخت‌یافته‌ای از تصمیمات اتخاذشده و پیامدهای آن‌ها انجام می‌دهند. این رویکرد، امکان بازسازی فرآیند تصمیم‌گیری در شرایط واقعی را فراهم کرده و توانایی تحلیل منطقی و پیش‌بینی پیامدهای پیچیده را در محیط‌های بین‌المللی تقویت می‌کند.

مطالعه موردی بحران‌های واقعی یکی از مؤثرترین روش‌ها برای تقویت تفکر انتقادی در مدیریت بحران‌های بین‌المللی است، زیرا امکان ارزیابی تجربی موفقیت‌ها و شکست‌های تصمیم‌گیری را فراهم می‌سازد. برای مثال، در جنگ عراق در سال ۲۰۰۳، تصمیم به مداخله نظامی تحت تأثیر سوگیری‌های شناختی، فشارهای سیاسی و نادیده گرفتن دیدگاه‌های مخالف اتخاذ شد که در نهایت به پیامدهای گسترده و پرهزینه در سطح بین‌المللی انجامید (Jervis, 2010). این مورد نشان می‌دهد که مشکل اصلی تنها کمبود اطلاعات نبود، بلکه ناتوانی در به کارگیری تفکر انتقادی برای به چالش کشیدن فرضیات غالب در سطح تصمیم‌گیری نیز بود.

در ادامه، بحران مالی ۲۰۰۸ نمونه‌ای از ناکارآمدی تحلیل‌های اقتصادی مبتنی بر فرضیات خوش‌بینانه است. در این بحران، اتکای بیش از حد به مدل‌های کمی و عدم ارزیابی انتقادی ریسک‌ها، به فروپاشی گسترده نظام مالی منجر شد. با این حال، بازبینی انتقادی سیاست‌ها پس از بحران، به اصلاح ساختارهای مالی و کاهش آسیب‌ها کمک کرد (Blinder, 2013). این تجربه نشان می‌دهد که حتی در صورت بروز خطا، تفکر انتقادی می‌تواند در مرحله پس‌بحران نقش اصلاحی ایفا کند.

در مقابل، در مذاکرات هسته‌ای ایران (۲۰۱۵)، تصمیم‌گیرندگان با ارزیابی سناریوهای مختلف از تشدید تحریم‌ها تا تقابل نظامی و تحلیل پیامدهای هر گزینه، به راه‌حل دیپلماتیک دست یافتند که نشان‌دهنده کاربرد موفق تفکر انتقادی در کاهش تنش‌های بین‌المللی است (CEIP, 2015). این مورد بیانگر آن است که استفاده مؤثر از تفکر انتقادی می‌تواند مسیر بحران را از تقابل به سمت مدیریت و کنترل هدایت کند.

در مجموع، توالی این نمونه‌ها نشان می‌دهد که نقش تفکر انتقادی در مدیریت بحران‌های بین‌المللی از «جلوگیری از خطاهای استراتژیک» تا «اصلاح سیاست‌ها» و در نهایت «طراحی راه‌حل‌های دیپلماتیک موفق» گسترش می‌یابد.

مکانیسم‌های ارزیابی چندجانبه و فرآیندهای تصمیم‌گیری اشتراکی در اتاق‌های بحران

در لایه ساختاری مدیریت بحران، تفکر انتقادی از طریق نهادهای سازشی مکانیسم‌های ارزیابی چندجانبه و فرآیندهای تصمیم‌گیری اشتراکی در هسته‌های سخت افزاری قدرت و اتاق‌های فکر دیپلماتیک عملیاتی می‌شود. در این چارچوب، نهادهای مختلف امنیتی، اطلاعاتی و سیاست خارجی با تمرکز بر موقعیت‌های حاد امنیت بین‌المللی، به طراحی راه کارهای جایگزین و نقد متقابل فرضیه‌های موجود می‌پردازند. این سازوکار اداری موازی، با به چالش کشیدن داده‌های خام و مفروضات جزئی، مانع از شکل‌گیری پدیده خطرناک «گروه‌زدگی» شده و پتانسیل واکنش‌های شتاب‌زده، تک‌عاملی و سوگیری‌های شناختی رهبران را در شرایط اضطرار به شدت کاهش می‌دهد.

نمونه عینی این دگرگونی بر تحلیل چندجانبه و انتقادی را می‌توان در مدل مدیریت بحران هسته‌ای شبه‌جزیره کوریا (مذاکرات شش‌جانبه) مشاهده کرد. در این مدل، فرآیند تصمیم‌گیری و مهار بحران نه بر اساس تک‌روی‌های یک‌جانبه، بلکه از طریق یک ساختار دیپلماتیک توزیع‌شده میان بازیگران اصلی (ایالات متحده، چین، روسیه، ژاپن، کوریای جنوبی و شمالی) پیش رفت. این الگوی تعاملی نشان داد که حضور بازیگران متعدد با منافع متعارض، در صورتی که در چارچوب یک مذاکره حساب‌شده و ارزیابی دقیق گزینه‌ها قرار گیرد، با وجود تداوم چالش‌هایی چون بی‌اعتمادی متقابل و تضاد منافع راهبردی، کارآمدترین ابزار برای مهار تصاعد بحران و جلوگیری از برخورد نظامی مستقیم است (Bercovitch & Jackson, 2009).

بر اساس نظریه نقدانه، بحران‌های بین‌المللی تنها پدیده‌های تصادفی نیستند، بلکه برآمده از ساختارها و فرضیات جزئی حاکم بر بوروکراسی‌های قدرت‌اند؛ در این چارچوب، تعبیه و به‌کارگیری ساختارهای تحلیلی چندجانبه در دستگاه سیاست خارجی، نه تنها ظرفیت پیش‌بینی و مدیریت عدم قطعیت‌ها را ارتقا می‌دهد، بلکه با به چالش کشیدن مفروضات سلطه‌محور، زمینه شکل‌گیری چارچوب عملیاتی، منتقد نسبت به وضعیت موجود و تا حد امکان مقاوم در برابر خطاهای شناختی را برای تصمیم‌گیری در شرایط بحران فراهم می‌سازد.

نظریه‌های تصمیم‌گیری و عقلانیت محدود

در حوزه تحلیل سیاست خارجی، مفاهیم هربرت سیمون پیرامون عقلانیت محدود و پدیده «کفایت طلبی نسبی» در تصمیم‌گیری‌ها، در واقع همان نقطه‌ای است که بستر ضرورت بخش تفکر انتقادی را شکل می‌دهد (Simon, 1997). این واقعیت، اهمیت تفکر انتقادی را دوچندان می‌کند: وقتی اطلاعات ناقص یا پیچیده است، تنها تحلیل انتقادی می‌تواند از تصمیمات شتاب‌زده، واکنشی یا تحت تأثیر احساسات جلوگیری کند.

دانیل کاهنمان^۱ نشان داد انسان‌ها با خطاهای شناختی متعدد (مانند سوگیری تأیید، پیش‌فرض‌های ذهنی و تعصب گروهی) روبرو هستند، که اگر تفکر انتقادی در فرآیند تحلیل وارد نشود، این خطاها تصمیم‌ها را مخدوش می‌کند (Kahneman, 2011).

در روابط بین‌الملل، اهمیت تفکر انتقادی زمانی برجسته‌تر می‌شود که تصمیم‌گیرندگان با اطلاعات ناقص، ابهام بالا و فشار زمانی شدید مواجه هستند. در چنین شرایطی، هرگونه تحلیل نادرست یا تفسیر شتاب‌زده از داده‌ها می‌تواند مسیر سیاست خارجی را به‌طور اساسی تغییر دهد. برای مثال، در بحران یمن، مداخله نظامی ائتلاف به رهبری عربستان سعودی در سال ۲۰۱۵ بر این فرض استوار بود که عملیات نظامی سریع می‌تواند به بازگرداندن دولت قانونی و مهار بازیگران رقیب منجر شود. اما این ارزیابی، پیچیدگی‌های داخلی یمن از جمله ساختار قبیله‌ای، نقش بازیگران غیردولتی و ابعاد منطقه‌ای منازعه را دست‌کم گرفت و در نتیجه، درگیری به یک جنگ فرسایشی و یک بحران انسانی گسترده تبدیل شد (Juneau, 2016).

به‌طور مشابه، در بحران سوریه، بسیاری از بازیگران بین‌المللی در مراحل اولیه، سقوط سریع دولت را پیش‌بینی می‌کردند و بر اساس این تحلیل، سیاست‌های خود را تنظیم کردند. این در حالی بود که عدم درک صحیح از ساختارهای داخلی، حمایت بازیگران خارجی و پیچیدگی‌های میدانی باعث شد این پیش‌بینی‌ها محقق نشود و بحران به یک منازعه طولانی‌مدت و چندلایه تبدیل شود (Lynch, 2013).

^۱. Daniel Kahneman

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که در شرایط بحران، نبود تفکر انتقادی به‌ویژه در تحلیل داده‌ها، سنجش فرضیات و پیش‌بینی پیامدها می‌تواند منجر به تصمیماتی شود که نه تنها بحران را حل نمی‌کنند، بلکه آن را تشدید و پیچیده‌تر می‌سازند.

مدل‌های تحلیل و مدیریت بحران در روابط بین‌الملل

در دانش روابط بین‌الملل، بحران به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن عناصر زمان، عدم قطعیت، تهدیدات حاد متقابل و پیچیدگی‌های بوروکراتیک همزمان پدیدار می‌شوند (Boin et al., 2016). در این اتمسفر، فرآیند چرخه مدیریت بحران یک مدل خطی^۱ و مکانیکی شامل «شناسایی نشانه‌ها، ارزیابی سناریوها، طراحی گزینه‌ها، اجرا و یادگیری نهادی» نیست؛ چرا که پویایی‌های ژئوپلیتیک ماهیت غیرخطی و گاهی آشوب‌گونه دارند. در نتیجه، فقدان تفکر انتقادی در هر یک از این ایستگاه‌های تصمیم‌گیری، سیاست خارجی را به سمت فاجعه‌های استراتژیک سوق می‌دهد.

نمونه تاریخی گذار از خطای شناختی به سمت تفکر انتقادی را می‌توان در نحوه مدیریت بحران موشکی کیوبا (۱۹۶۲) توسط ایالات متحده مشاهده کرد (Allison & Zelikow, 1999). در این رویداد، تحلیل‌های اولیه بوروکراسی نظامی واشنگتن بر پایه واکنش شتاب‌زده، تهاجمی و مبتنی بر عقلانیت ابزاری محض استوار بود؛ اما تشکیل کمیته اجرایی شورای امنیت ملی و بازبینی مستمر و انتقادی پیش‌فرض‌های جنگ‌طلبانه، زمینه تغییر رویکرد را فراهم کرد و فضا را به سمت دیپلماسی پنهان، عقلانیت ارتباطی و مهار موفقیت‌آمیز بحران سوق داد.

در نقطه مقابل و به عنوان یک نمونه عینی از شکست تحلیلی ناشی از فقدان تفکر انتقادی، می‌توان به مواجهه دستگاه‌های سیاست خارجی غربی با تحولات بهار عربی^۲ اشاره کرد (Lynch, 2013). در این بحران، لایه ارزیابی سناریوها در غرب دچار کوررنگی مفرط شد؛ نخبگان سیاسی در محاسبات خود، سرعت، عمق و گستره پویایی‌های اجتماعی ناگهانی را دست‌کم گرفتند. این خلل بنیادین در تفکر انتقادی و نگاه خطی به تحولات خاورمیانه، در نهایت منجر به اتخاذ سیاست‌های پراکنده، دیرنگام و بازتولید بی‌ثباتی‌های دیرپا در منطقه شد. همین خطای سیستماتیک در بحران خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا

^۱. Linear Model

^۲. بهار عربی (Arab Spring) به موجی از اعتراضات، قیام‌ها و انقلاب‌های مردمی ضدحکومتی در خاورمیانه و شمال آفریقا اطلاق می‌شود که از اواخر سال ۲۰۱۰ (۱۳۸۹) در تونس آغاز شد و به سرعت بخش عمده‌ای از جهان عرب را فراگرفت.

(برگزیت)^۱ در سطح نخبگان لندن تکرار شد (Menon & Salter, 2016). بوروکراسی دیپلماتیک بریتانیا در مرحله ارزیابی تأثیر سناریوها، تحت تأثیر ساده‌انگاری‌های ناسیونالیستی، پیچیدگی‌های مرزهای ژئوپلیتیک (به‌ویژه ایرلند شمالی) و تضادهای ساختاری با بروکسل را نادیده گرفت؛ امری که فرآیند دیپلماسی پساب‌گزیت را با چالش‌های فزاینده مواجه ساخت.

در نهایت، در سطوح نوین بحران‌های امنیتی مانند جنگ روسیه و اوکراین (۲۰۲۲) شاهد خطای فاحش در مرحله شناسایی بحران و تحلیل پاسخ طرف مقابل هستیم (Freedman, 2023). محاسبات اولیه مسکو بر پایه این فرضیه شکل گرفته بود که اراده مقاومت در کی‌یف و انسجام راهبردی در ناتو فروپاشیده است؛ با این حال، فقدان تحلیل انتقادی و اتکاء به اطلاعات خودتأییدکننده، به بن‌بست ژئوپلیتیک و افزایش هزینه‌های راهبردی برای روسیه انجامید. این وضعیت بیانگر آن است که نبود فرآیندهای سنجش انتقادی، بوروکراسی‌های سیاست خارجی را در معرض سوگیری‌های شناختی درون‌سیستمی قرار می‌دهد.

نقش تفکر انتقادی در تحلیل بحران‌های بین‌المللی

در محیط‌های بین‌المللی، تصمیم‌گیری در بحران‌ها اغلب با ابهام، زمان محدود و اطلاعات ناقص همراه است. در چنین شرایطی، توانایی تحلیل دقیق و منطقی تهدیدها و فرصت‌ها، کلید جلوگیری از تصمیمات شتاب‌زده و پیامدهای ناخواسته است. بخش پیش‌رو نشان می‌دهد که چگونه تفکر انتقادی می‌تواند شناسایی و ارزیابی خطرات را به‌طور مؤثر هدایت کند و زمینه را برای تصمیم‌گیری آگاهانه فراهم سازد.

۱- شناسایی و ارزیابی خطرات

یکی از مهم‌ترین نقش‌های تفکر انتقادی در مدیریت بحران‌های بین‌المللی، توانایی شناسایی و ارزیابی خطرات است. تصمیم‌گیرندگان با استفاده از تفکر انتقادی می‌توانند تهدیدات بالقوه را دقیق‌تر تشخیص دهند و از بزرگنمایی یا کم‌اهمیت جلوه دادن خطرات جلوگیری کنند (Paul & Elder, 2019b). به‌عنوان مثال، در روند مذاکرات هسته‌ای ایران (برجام)، به‌کارگیری تفکر انتقادی در واکاوی داده‌های فنی و سنجش دقیق ظرفیت‌های هسته‌ای، به

^۱ Brexit - این واژه یک اصطلاح ترکیبی است که از ادغام دو کلمه Britain (بریتانیا) و exit (خروج) ساخته شده و اشاره به خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا دارد.

دیپلمات‌ها و تیم‌های مذاکره‌کننده امکان داد تا مفروضات دگماتیک و سناریوهای تهدیدمحور بیرونی را به چالش بکشند.

این رویکرد تحلیل‌محور، پتانسیل تصمیم‌گیری در شرایط ابهام را ارتقا داد و از بروز واکنش‌های شتاب‌زده شناختی بر اساس اطلاعات تحریف‌شده یا هیجانات سیاسی جلوگیری نمود (Mousavian & Parsi, 2016). بررسی این فرآیند دیپلماتیک بازتاب‌دهنده آن است که چگونه فراتر رفتن از سوگیری‌های ادراکی فردی و تکیه بر ارزیابی‌های انتقادی شواهد، می‌تواند بن‌بست‌های ژئوپلیتیک ساختاری را به سمت راه‌حل‌های مبتنی بر چانه‌زنی هدایت کند. از منظر تحلیلی، این تجربه نشان می‌دهد که تفکر انتقادی زمانی بیشترین کارایی را دارد که تصمیم‌گیرندگان بتوانند میان «تهدید ادراک‌شده» و «تهدید واقعی» تمایز قائل شوند. در بسیاری از بحران‌های بین‌المللی، مشکل اصلی نه کمبود اطلاعات، بلکه تفسیر نادرست آن‌هاست. در این مورد، اگر ظرفیت‌های هسته‌ای ایران بیش از حد واقعی برآورد می‌شد، احتمال تشدید تنش و حتی رویارویی نظامی افزایش می‌یافت؛ و اگر کمتر از حد واقعی ارزیابی می‌شد، ریسک‌های امنیتی نادیده گرفته می‌شد.

بنابراین، نقش کلیدی تفکر انتقادی در این مرحله، ایجاد تعادل میان احتیاط و واقع‌گرایی است؛ به‌گونه‌ای که تصمیم‌گیرندگان نه دچار بزرگنمایی تهدید شوند و نه از درک مخاطرات واقعی غافل بمانند. این امر به‌ویژه در شرایطی که اطلاعات ناقص و فضای تصمیم‌گیری تحت فشار سیاسی است، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و می‌تواند مسیر بحران را از تقابل به سمت مدیریت و کنترل هدایت کند.

۲- تحلیل داده‌ها و پیش‌بینی پیامدها

در لایه عملیاتی تحلیل سیاست خارجی، پیش‌بینی پیامدهای تصمیمات سیاسی و نظامی تنها به جمع‌آوری و انباشت داده‌ها محدود نمی‌شود، بلکه نیازمند ترکیب روش‌مند داده‌ها با سنجشگری تفکر انتقادی است. داده‌های خام اطلاعاتی، به‌تنهایی تصویر ایستا از وضعیت موجود ارائه می‌دهند، اما این تفکر انتقادی است که به تصمیم‌گیرندگان امکان می‌دهد فرضیات پنهان را در اتمسفر پر از ابهام روابط بین‌الملل شناسایی کرده و میان سناریوهای مختلف تمایز قائل شوند. این مهارت باعث می‌شود تصمیم‌گیرندگان بتوانند پیامدهای ثانویه و دوربرد یک تصمیم را ارزیابی و از میان گزینه‌های مقدور، دست به انتخاب بزنند.

در این چارچوب، یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، پیش‌بینی واکنش بازیگران مختلف اعم از دولت‌ها و گروه‌های غیردولتی است. این بازیگران بر اساس منافع، ادراکات امنیتی و محاسبات راهبردی خود عمل

می‌کند که لزوماً به گونه مستقیم قابل مشاهده نیست. بنابراین، تحلیل‌گر باید فراتر از داده‌های موجود رفته و با استفاده از تفکر انتقادی، الگوهای رفتاری و انگیزه‌های پنهان را بازسازی کند.

نمونه عینی این مسئله را می‌توان در تحولات افغانستان و به‌ویژه رویداد سقوط کابل مشاهده کرد. در این مورد، بسیاری از نهادهای اطلاعاتی و تصمیم‌گیرندگان بین‌المللی پیش‌بینی می‌کردند که دولت افغانستان پس از خروج نیروهای خارجی برای مدت قابل توجهی دوام خواهد آورد، که این ارزیابی‌ها بر پایه فرض توانایی نیروهای امنیتی افغانستان برای حفظ کنترل اوضاع شکل گرفته بود (SIGAR, 2022). با این حال، این تحلیل‌ها نتوانستند عواملی مانند روحیه نیروها، فساد ساختاری، وابستگی شدید به حمایت خارجی، ضعف رهبری نظام جمهوری و روند سازش طالبان در دوحه را به‌درستی در نظر بگیرند.

از منظر نظری، این خطا را می‌توان با مفاهیم مطرح‌شده توسط دانیل کاهنمان^۱ توضیح داد. به‌طور خاص، سوگیری اعتماد^۲ بیش از حد باعث شد تصمیم‌گیرندگان به توانایی دولت افغانستان بیش از حد واقعی اعتماد کنند، در حالی که سوگیری تأیید^۳ موجب شد اطلاعاتی که این فرض را تقویت می‌کردند بیشتر مورد توجه قرار گیرند و نشانه‌های هشداردهنده نادیده گرفته شوند.

با این حال، نباید تفکر انتقادی را به عنوان یک متغیر مستقل معجزه‌گر یا تنها عامل تضمین‌کننده درستی پیش‌بینی‌ها در نظر گرفت. هرچند به‌کارگیری تفکر انتقادی می‌توانست مهارکننده این سوگیری‌های شناختی باشد، اما واقعیت آن است که تحلیل استراتژیک در خلأ رخ نمی‌دهد. حتی نواندیش‌ترین و منتقدترین تحلیل‌گران نیز در مواجهه با ماهیت آشوب‌ناک، پیش‌بینی‌ناپذیر و پویایی‌های غیرخطی روابط بین‌الملل با محدودیت‌های ساختاری جدی مواجهند. نتیجه این خطا در پرونده افغانستان، ترکیبی از فقدان سنجشگری انتقادی، ناتوانی ساختاری در انطباق و پیچیدگی‌های مهارناپذیر محیط راهبردی بود که در نهایت به شکل‌گیری «توهم ثبات» و فروپاشی سریع کابل انجامید. این تجربه نشان می‌دهد که تفکر انتقادی نه یک راه‌حل قطعی برای حل بحران‌ها، بلکه ابزاری نسبی برای کاهش خطاهای شناختی در اتمسفر آکنده از ابهام سیاست خارجی است.

۳- جلوگیری از خطاهای شناختی و گروه‌فکری

یکی دیگر از کارکردهای کلیدی تفکر انتقادی در مدیریت بحران‌های بین‌المللی، کاهش تأثیر خطاهای شناختی و فشارهای گروهی در فرآیند تصمیم‌گیری است. خطاهای شناختی

^۱. Daniel Kahneman

^۲. Overconfidence Bias

^۳. Confirmation Bias

مانند سوگیری تأیید و تمایل به هم‌فکری، می‌توانند باعث شوند تصمیم‌گیرندگان تنها اطلاعاتی را بپذیرند که با فرضیات قبلی آن‌ها همخوانی دارد و سایر شواهد را نادیده بگیرند، به‌ویژه در شرایط بحران که فشار زمانی و سیاسی بالا است.

در همین راستا، نظریه «گروه‌فکری» که توسط اروینگ جانیز^۱ طرح شد، نشان می‌دهد که در گروه‌های تصمیم‌گیر، تمایل به حفظ اجماع و پرهیز از تعارض، می‌تواند به حذف دیدگاه‌های مخالف و در نتیجه، اتخاذ تصمیمات نادرست منجر شود (Janis, 1982). نمونه عینی این پدیده را می‌توان در تصمیم‌گیری ایالات متحده برای آغاز جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ مشاهده کرد. در این مورد، بسیاری از تحلیل‌ها بر وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق تأکید داشتند، در حالی که اطلاعات متناقض یا تردیدآمیز به‌طور سیستماتیک نادیده گرفته شد. فضای تصمیم‌گیری به‌گونه‌ای شکل گرفته بود که مخالفت‌های کارشناسی کمتر شنیده می‌شد و نوعی اجماع ظاهری حول گزینه مداخله نظامی ایجاد شده بود.

از منظر تحلیلی، این مورد نشان می‌دهد که خطا تنها در اطلاعات نبود، بلکه در «فرآیند تصمیم‌گیری جمعی» رخ داد. به عبارت دیگر، حتی اگر داده‌های متناقض وجود داشته باشند، در شرایط گروه‌فکری، این داده‌ها یا حذف می‌شوند یا بی‌اهمیت تلقی می‌شوند. اینجاست که نقش تفکر انتقادی برجسته می‌شود؛ تفکر انتقادی با به چالش کشیدن فرضیات، تشویق به طرح دیدگاه‌های مخالف و ایجاد فضای گفت‌وگوی تحلیلی، می‌تواند مانع از شکل‌گیری اجماع کاذب شود. به بیان دقیق‌تر، کارکرد اصلی آن، شکستن انسجام ظاهری گروه در جهت دستیابی به انسجام واقعی مبتنی بر شواهد است.

با این حال، کارآمدی تفکر انتقادی در مهار گروه‌فکری را نباید به عنوان یک متغیر یکسر مستقل و مطلق انگاشت. فرآیندهای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی در خلأ یا در یک اتمسفر کاملاً آکادمیک رخ نمی‌دهند؛ بلکه به شدت تحت تأثیر پویایی‌های آشوب‌ناک نظام بین‌الملل، ضرورت‌های فوری زمانی، منافع بوروکراتیک و ضرورت‌های بقای سیاسی رهبران قرار دارند. بنابراین، هرچند تفکر انتقادی به عنوان یک زیرساخت شناختی، پتانسیل تقلیل آسیب‌های گروه‌فکری را داراست و مانع از غلبه تام‌سوگیری‌های استراتژیک می‌شود، اما در نهایت خود این مهارت نیز در مواجهه با انعطاف‌ناپذیری ساختارهای بوروکراتیک قدرت و ماهیت پیش‌بینی‌ناپذیر بحران‌های بین‌المللی، با محدودیت‌های ساختاری و نسبی همراه است.

^۱. Irving Janis

نقش تفکر انتقادی در مدیریت بحران‌های بین‌المللی

تفکر انتقادی نه تنها مهارت ذهنی برای تحلیل اطلاعات است، بلکه یک ابزار عملیاتی مهم در فرآیند مدیریت بحران به شمار می‌رود. در شرایط بحران، تصمیم‌گیرندگان با حجم بالایی از اطلاعات متناقض، فشار زمانی و پیامدهای پیچیده روبه‌رو هستند؛ در چنین شرایطی، تفکر انتقادی می‌تواند کیفیت تصمیم‌ها را به‌طور قابل‌توجهی بهبود دهد و از خطاهای استراتژیک جلوگیری کند.

۱- طراحی راهکارهای مؤثر

یکی از کارکردهای اساسی تفکر انتقادی در مدیریت بحران، طراحی راهکارهایی است که مبتنی بر تحلیل عمیق اطلاعات، ارزیابی ریسک و سنجش پیامدهای احتمالی باشند. در این مرحله، تصمیم‌گیرندگان نباید به واکنش‌های سطحی یا ساده‌انگارانه بسنده کنند، بلکه باید سناریوهای متعدد را مورد ارزیابی قرار دهند و راه‌حل‌هایی انتخاب کنند که هم قابلیت اجرایی داشته باشند و هم پایداری طولانی‌مدت را تضمین کنند.

تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که سازمان‌هایی که از چارچوب‌های تحلیلی ساختاریافته، مدل‌سازی سناریو و سنجش داده‌ها بهره‌برده‌اند، توانسته‌اند راهکارهای عملیاتی‌تر و مؤثرتری ارائه کنند (D'Alessio et al., 2024).

به‌عنوان مثال، در بحران پناهجویان سوریه (۲۰۱۵-۲۰۱۶)، کشورهایی که تصمیمات خود را بر اساس تحلیل دقیق داده‌های جمعیتی، منابع انسانی و ظرفیت‌های لجستیکی طراحی کردند، توانستند واکنش‌هایی سازمان‌یافته و مؤثر ارائه دهند. برای نمونه، آلمان با پیش‌بینی سناریوهای مختلف ورود پناهجویان و تحلیل پیامدهای اجتماعی و اقتصادی هر گزینه، برنامه‌های توزیع و اسکان، خدمات بهداشتی و آموزشی را به‌صورت منسجم اجرا کرد و فشار بر زیرساخت‌ها را کاهش داد (Kunz, 2018).

در مقابل، فقدان تفکر انتقادی و تحلیل جامع می‌تواند به اتخاذ تصمیمات واکنشی و کوتاه‌مدت منجر شود که نه تنها بحران را مدیریت نمی‌کنند، بلکه پیامدهای منفی ایجاد می‌کنند. بنابراین، تفکر انتقادی در این مرحله، توانایی پیش‌بینی اثرات جانبی و کاهش پیامدهای منفی اقدامات را تقویت می‌کند و اطمینان می‌دهد که راهکارهای ارائه‌شده، هم واقع‌گرایانه و هم مقاوم در برابر پیچیدگی‌ها و عدم قطعیت‌های محیط بحران باشند.

۲- هماهنگی میان نهادها و تصمیم‌گیرندگان

بحران‌های بین‌المللی در بیشتر موارد پیچیده و چندبعدی هستند و نیازمند مشارکت هم‌زمان نهادهای دولتی، سازمان‌های بین‌المللی و بازیگران غیردولتی می‌باشند. در چنین شرایطی، نبود هماهنگی میان این بازیگران می‌تواند به بروز اقدامات متناقض، ائتلاف منابع و شکل‌گیری واکنش‌های ناسازگار منجر شود. تفکر انتقادی در این زمینه به تصمیم‌گیرندگان کمک می‌کند تا با شناسایی تفاوت دیدگاه‌ها، تحلیل دقیق نقش و مسئولیت هر نهاد، و درک محدودیت‌ها و ظرفیت‌های موجود، زمینه هماهنگی مؤثرتر را فراهم کنند.

بر اساس تحلیل‌های پژوهشی، سازمان‌ها و کشورهایی که در فرآیند هماهنگی بین‌بخشی از چارچوب‌های تصمیم‌سازی مبتنی بر تفکر انتقادی استفاده کرده‌اند، توانسته‌اند پیام‌های مشترک، اهداف هماهنگ و اولویت‌های یکپارچه تعریف کنند؛ امری که در بحران‌های پیچیده مانند پاسخ به بلایای طبیعی، بحران پناهندگان و تهدیدات امنیتی منطقه‌ای، به‌طور قابل‌توجهی به بهبود نتایج منجر شده است (Kwiliński et al., 2023).

با این حال، از منظر تحلیلی، صرف وجود چارچوب‌های هماهنگی به معنای تحقق واقعی هماهنگی نیست. مسئله اساسی در بسیاری از بحران‌ها، نه فقدان ساختارهای نهادی، بلکه ناتوانی در «تفسیر مشترک از بحران» است. به بیان دیگر، زمانی که نهادهای مختلف برداشت متفاوتی از ماهیت تهدید، اولویت‌ها و حتی تعریف مسئله داشته باشند، هماهنگی به‌صورت صوری باقی می‌ماند و در عمل به تعارض منافع و اقدامات پراکنده منجر می‌شود.

در اینجا نقش تفکر انتقادی فراتر از یک ابزار تحلیلی صرف ظاهر می‌شود و به یک سازوکار «هم‌ترازسازی شناختی» میان بازیگران تبدیل می‌شود. یعنی تصمیم‌گیرندگان با به چالش کشیدن پیش‌فرض‌ها، شفاف‌سازی مفاهیم و بررسی دیدگاه‌های متعارض، می‌توانند به درک مشترک‌تری از بحران دست یابند. این درک مشترک، پیش‌شرط هرگونه هماهنگی واقعی در سطح عملیاتی است.

افزون بر این، تفکر انتقادی می‌تواند از شکل‌گیری نوعی «هماهنگی ظاهری» نیز جلوگیری کند؛ وضعیتی که در آن، نهادها ظاهراً در یک مسیر حرکت می‌کنند، اما در واقع اهداف، اولویت‌ها و منطق تصمیم‌گیری آن‌ها متفاوت است. چنین وضعیتی در بسیاری از بحران‌های بین‌المللی مشاهده شده و اغلب به شکست سیاست‌ها در مرحله اجرا انجامیده است.

بنابراین، می‌توان استدلال کرد که هماهنگی مؤثر در بحران‌های بین‌المللی، نه تنها نتیجه طراحی ساختارهای نهادی، بلکه حاصل وجود فرآیندهای تصمیم‌گیری مبتنی بر تفکر انتقادی است. در غیاب این فرآیند، حتی پیشرفته‌ترین سازوکارهای هماهنگی نیز ممکن است به نتایج ناکارآمد و تا حدی متناقض منجر شوند.

۳- ارزیابی و اصلاح سیاست‌ها

مرحله‌ای که بیشتر در مدیریت بحران کمتر به آن توجه می‌شود، ارزیابی مستمر سیاست‌ها پس از اجرا و اصلاح آن‌ها بر اساس بازخورد و داده‌های واقعی است. تفکر انتقادی به مدیران بحران امکان می‌دهد تا نه فقط به قضاوت اولیه درباره یک سیاست اکتفا کنند، بلکه با پایش نتایج، تحلیل ضعف‌ها و شناسایی پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی، سیاست‌ها را بازبینی و اصلاح کنند.

در بحران‌های اقتصادی و بهداشتی، کشورهایی که سیاست‌های خود را با نگاه انتقادی و مستمر ارزیابی کرده‌اند، توانسته‌اند انعطاف‌پذیری بیشتری در مدیریت بحران نشان دهند و اقدامات اصلاحی را در زمان مناسب اتخاذ کنند؛ این امر به‌ویژه در بحران‌هایی که ماهیت آن‌ها پویا و تغییرپذیر است از اهمیت زیادی برخوردار است (D'Alessio et al., 2024).

این مهارت‌ها در کنار چارچوب نظری قبلی، نه فقط کیفیت تصمیم‌گیری را ارتقا می‌دهند، بلکه باعث افزایش انعطاف‌پذیری، کاهش خطاهای استراتژیک و بهبود نتایج در مواجهه با بحران‌های بین‌المللی می‌شوند.

چالش‌ها و محدودیت‌های تفکر انتقادی در مدیریت بحران‌های بین‌المللی

اگرچه تفکر انتقادی یک ابزار قدرتمند در مدیریت بحران‌های بین‌المللی است، اجرای آن در عمل با محدودیت‌ها و موانع قابل توجهی مواجه است. این محدودیت‌ها می‌توانند از سطح نهادها تا فشارهای اجتماعی و پیچیدگی‌های محیط بحران گسترش یابند.

۱- موانع نهادینه‌سازی تفکر انتقادی

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها، عدم نهادینه شدن تفکر انتقادی در ساختارهای تصمیم‌گیری است. بسیاری از سازمان‌ها و نهادهای دولتی و بین‌المللی به رویکردهای سنتی، سلسله‌مراتبی و مبتنی بر تجربه پیشین متکی هستند و فضایی برای تحلیل مستقل یا مخالفت منطقی فراهم نمی‌کنند. در چنین محیطی، کارکنان و تصمیم‌گیرندگان ممکن است از ارائه دیدگاه‌های متفاوت یا نقد سیاست‌های جاری خودداری کنند (Facione, 2015).

در بحران‌های بشردوستانه، گزارش‌های میدانی متعددی نشان داده‌اند که عدم پذیرش دیدگاه‌های تحلیلی توسط سطوح بالای مدیریتی، منجر به تصمیمات ناهماهنگ و ناکارآمد شده است. برای مثال، گزارش ارزیابی پاسخ بین‌المللی به زلزله هائیتی در سال ۲۰۱۰ نشان می‌دهد که ساختارهای سلسله‌مراتبی و تمرکز تصمیم‌گیری در سطح مرکزی، مانع از استفاده مؤثر از اطلاعات میدانی شد و در نتیجه، هماهنگی میان نهادها با اختلال جدی مواجه شد (ALNAP, 2012).

می‌توان به تجربه‌ای مشابه نیز اشاره کرد. تجربه همه‌گیری ابولا^۱ در غرب آفریقا نشان داد که هرچه فرآیند تصمیم‌گیری کمتر مبتنی بر داده‌های محلی باشد و در مقابل، واکنش نهادهای بین‌المللی با تأخیر بیشتری صورت گیرد، مهار بحران با دشواری بیشتری مواجه می‌شود. در این تجربه، تمرکز تصمیم‌گیری در سطح مرکزی و ناتوانی در انطباق سریع با اطلاعات جدید، از عوامل اصلی کاهش کارآمدی پاسخ‌ها به شمار می‌رود (WHO, 2015).

همچنین، در گزارشی که دفتر هماهنگی امور بشردوستانه سازمان ملل متحد^۲ درباره بحران سوریه ارائه کرده است، به شکاف میان تحلیل‌های میدانی و تصمیم‌گیری‌های سطح کلان اشاره شده است؛ شکافی که موجب تأخیر در تخصیص منابع و کاهش اثربخشی مداخلات بشردوستانه به دلیل فاصله میان ارزیابی‌های میدانی و تصمیم‌های کلان شده است (OCHA, 2016).

۲- فشارهای سیاسی و اجتماعی

فشارهای سیاسی و اجتماعی همواره از عوامل تعیین‌کننده در شکل‌دهی به تصمیم‌گیری در بحران‌های بین‌المللی بوده‌اند. در چنین شرایطی، سیاست‌گذاران ممکن است تصمیم‌هایی اتخاذ کنند که بیش از آن‌که بر تحلیل عقلانی و ارزیابی دقیق پیامدها استوار باشد، در جهت حفظ مشروعیت سیاسی، پاسخ به افکار عمومی یا تأمین منافع کوتاه‌مدت قدرت حرکت کند (Mintz & DeRouen, 2010).

در برخی بحران‌های امنیتی و نظامی، فشار افکار عمومی و رسانه‌ها موجب شده است که تصمیم‌گیرندگان به جای عمل به فرآیندهای تحلیلی مبتنی بر تفکر انتقادی، به واکنش‌های سریع و گاه احساسی روی آورند که پیامدهای ناخواسته و گاهی پرهزینه به همراه داشته است.

از منظر تحلیلی، این وضعیت را می‌توان به نوعی «غلبه منطق سیاسی بر منطق تحلیلی» تعبیر کرد؛ به این معنا که فرآیند تصمیم‌گیری از ارزیابی عقلانی گزینه‌ها فاصله گرفته و به سمت پاسخ‌گویی فوری به فشارهای بیرونی حرکت می‌کند. در چنین شرایطی، زمان لازم برای بررسی سناریوهای جایگزین، ارزیابی ریسک‌ها و شنیدن دیدگاه‌های مخالف به شدت محدود می‌شود.

نمونه عینی این مسئله را می‌توان در فضای تصمیم‌گیری پس از حملات ۱۱ سپتامبر و زمینه‌سازی برای حمله ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ مشاهده کرد. در این دوره، فشارهای سیاسی حاکم بر ساختار قدرت و اتمسفر رسانه‌ای امنیتی‌شده، بوروکراسی اطلاعاتی واشنگتن را به سمت یک دست کردن جهت‌دار شواهد و توجیه استراتژیک فرضیات مصلحتی سوق داد. این امر باعث شد

۱. Ebola virus disease (EVD)

۲. OCHA

ارزیابی‌های انتقادی درباره پیامدهای مداخله نظامی و تردیدهای جدی پیرامون وجود سلاح‌های کشتار جمعی، به‌طور سیستماتیک نادیده گرفته شوند؛ چرا که نخبگان تصمیم‌گیر تنها به دنبال شواهدی برای تأیید تصمیمات از پیش تعیین‌شده خود بودند (Jervis, 2010). همان‌گونه که جرویس در کالبدشکافی این شکست اطلاعاتی تبیین می‌کند، لغزش محصول ناتوانی دیوان‌سالاری در نگاه‌داشت استقلال تحلیلی و کوتاهی در به‌کارگیری تفکر انتقادی برای زیر پرسش بردن انگاشته‌های سخت و ناپذیرای فرمانروایی بود.

از این منظر، می‌توان استدلال کرد که فشارهای سیاسی و اجتماعی نه‌تنها بر «انتخاب گزینه‌ها» تأثیر می‌گذارند، بلکه بر «کیفیت فرآیند تصمیم‌گیری» نیز اثرگذارند. به بیان دقیق‌تر، این فشارها می‌توانند موجب حذف یا تضعیف تفکر انتقادی در مراحل تحلیل، ارزیابی و انتخاب شوند و در نتیجه، تصمیماتی شکل گیرد که بیش از آن‌که مبتنی بر شواهد و تحلیل باشند، محصول ملاحظات کوتاه‌مدت سیاسی باشند.

۳- پیچیدگی و عدم قطعیت در بحران‌های بین‌المللی

ماهیت بحران‌های بین‌المللی در بیشتر موارد با پیچیدگی و پیش‌بینی‌ناپذیری همراه است؛ به‌گونه‌ای که حجم بالای اطلاعات متناقض، تغییرات سریع محیطی و درهم‌تنیدگی تعاملات بین‌المللی، امکان تحلیل دقیق و تصمیم‌گیری کاملاً عقلانی را با محدودیت مواجه می‌کند. این وضعیت نشان می‌دهد که حتی در صورت بهره‌گیری از تفکر انتقادی، عدم قطعیت و فقدان داده‌های مکمل می‌تولند به اتخاذ تصمیم‌های پرریسک یا نادرست بینجامد (Comfort, Boin, & Demchak, 2010). نمونه‌هایی مانند بحران‌های هسته‌ای، تهدیدات امنیت سایبری و بلایای طبیعی گسترده، به‌خوبی این مسئله را برجسته می‌سازند؛ جایی که حتی تحلیل‌های انتقادی نیز قادر به پیش‌بینی کامل پیامدها نبوده و احتمال خطا در تصمیم‌گیری همچنان باقی است.

چالش‌ها و محدودیت‌های تفکر انتقادی در مدیریت بحران‌های بین‌المللی را می‌توان در سه محور اصلی دسته‌بندی کرد؛ با این حال، نکته اساسی آن است که این محدودیت‌ها در عمل نه استثناء، بلکه بخشی از منطق رایج تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی محسوب می‌شوند:

- ۱) موانع نهادینه‌سازی و مقاومت‌های ساختاری در سازمان‌ها،
- ۲) فشارهای سیاسی و اجتماعی که می‌توانند تصمیم‌های مبتنی بر تحلیل را تحت تأثیر قرار دهند؛
- ۳) پیچیدگی و عدم قطعیت ذاتی بحران‌ها که اجرای تحلیل دقیق را با محدودیت‌های عملی مواجه می‌سازد.

نکته قابل توجه این است که این عوامل به صورت مستقل عمل نمی کنند، بلکه در تعامل با یکدیگر نوعی چرخه تقویت کننده ایجاد می کنند که می تواند فرآیند تصمیم گیری را به طور سیستماتیک از مسیر عقلانیت تحلیلی منحرف سازد. درک این محدودیت ها گام ضروری برای بهبود تصمیم گیری است، اما به تنهایی کفایت نمی کند؛ زیرا بدون اصلاح ساختارهای نهادی و فرهنگ حاکم بر تصمیم سازی، این آگاهی لزوماً به تغییر رفتار منجر نخواهد شد.

افزون بر این، در برخی نظام های سیاسی، فرآیند تصمیم گیری بیش از آن که بر عقلانیت تحلیلی و ارزیابی جامع استوار باشد، تحت تأثیر منافع کوتاه مدت و ملاحظات امنیتی قرار می گیرد؛ وضعیتی که در آن، تفکر انتقادی نه تنها تقویت نمی شود، بلکه گاه به عنوان عامل مزاحم در روند تصمیم سازی تلقی می گردد. با این حال، نقش آموزش تفکر انتقادی در دستگاه دیپلماسی، نهادهای امنیتی و مراکز پژوهشی برای کاهش این محدودیت ها قابل توجه است (Facione, 2015).

نتیجه گیری و پیشنهاد

یافته های این پژوهش نشان می دهد که تفکر انتقادی در تحلیل و مدیریت بحران های بین المللی، تنها یک مهارت شناختی یا ابزار کمکی نیست، بلکه به مثابه یک «زیرساخت تحلیلی» عمل می کند که نبود آن می تواند کل فرآیند تصمیم گیری را از درون دچار اختلال کند. با این حال، مسئله اساسی آن است که در بسیاری از موارد، بحران ها نه به دلیل فقدان داده یا پیچیدگی محیط، بلکه به دلیل ناتوانی در تفسیر انتقادی اطلاعات و غلبه چارچوب های ذهنی از پیش تعیین شده تشدید می شوند.

بر این اساس، می توان استدلال کرد که یکی از پارادوکس های اساسی در روابط بین الملل معاصر، «وفور اطلاعات در کنار فقر تحلیل انتقادی» است. تصمیم گیرندگان به حجم بی سابقه ای از داده ها دسترسی دارند، اما این دسترسی لزوماً به تصمیمات بهتر منجر نشده است. دلیل این امر را باید در سلطه سوگیری های شناختی، فشارهای سیاسی و ساختارهای نهادی جست و جو کرد که در عمل اجازه نمی دهند تحلیل انتقادی به صورت مؤثر در فرآیند تصمیم سازی عمل کند.

نکته مهم تر آن است که تفکر انتقادی در عمل بیشتر با مقاومت مواجه می شود، زیرا کارکرد اصلی آن به چالش کشیدن مفروضات مسلط، تردید در تصمیمات رایج و ایجاد اصطکاک در فرآیند اجماع است. این در حالی است که بسیاری از ساختارهای تصمیم گیری در سیاست خارجی، به ویژه در شرایط بحران، بیش از آنکه در پی دقت تحلیلی باشند، به دنبال سرعت، انسجام ظاهری و کنترل سیاسی اند. این تعارض ساختاری یکی از عوامل اصلی ناکامی در به کارگیری مؤثر تفکر انتقادی به شمار می رود.

از این منظر، تقویت تفکر انتقادی را نمی توان تنها به سطح فردی یا آموزشی محدود کرد، بلکه باید آن را به عنوان یک مسئله نهادی در نظر گرفت. به بیان دیگر، تا زمانی که ساختارهای تصمیم گیری،

امکان طرح دیدگاه‌های مخالف، بازنگری در فرضیات و ارزیابی چندجانبه را فراهم نکنند، حتی پیشرفته‌ترین مهارت‌های تحلیلی نیز در عمل خنثی خواهند شد.

بر این اساس، پیشنهاد می‌شود که در حوزه سیاست خارجی و مدیریت بحران، سه اقدام اساسی مورد توجه قرار گیرد:

نخست؛ نهادهای سازوکارهای «چالش تحلیلی» در فرآیند تصمیم‌گیری، به گونه‌ای که هر سیاست پیشنهادی به‌طور نظام‌مند مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد.

دوم؛ طراحی ساختارهای تصمیم‌سازی چندلایه که در آن‌ها دیدگاه‌های متنوع و حتی متعارض به‌عنوان بخشی از فرآیند تحلیل پذیرفته شوند، نه به‌عنوان مانع.

سوم؛ بازنگری در آموزش دیپلماتیک و امنیتی با تأکید بر پرورش مهارت‌های تفکر انتقادی در شرایط عدم قطعیت و فشار زمانی.

در نهایت، می‌توان استدلال کرد که بحران‌های بین‌المللی بیش از آن‌که آزمونی برای قدرت نظامی یا منابع اقتصادی باشند، آزمونی برای کیفیت تفکر هستند؛ و در این میان، فقدان تفکر انتقادی نه یک ضعف تحلیلی، بلکه یک تهدید راهبردی محسوب می‌شود.

. اگر این کیفیت تحت تأثیر سوگیری‌ها، فشارها و محدودیت‌های نهادی قرار گیرد، حتی دقیق‌ترین داده‌ها نیز به تصمیمات نادرست منجر خواهند شد. در مقابل، نهادهای سازوکار تفکر انتقادی می‌تواند نه تنها از بروز خطاهای استراتژیک جلوگیری کند، بلکه امکان تبدیل بحران‌ها به فرصت‌های مدیریت‌شده را فراهم سازد.

منابع

- Allison, G., & Zelikow, P. (1999). *Essence of decision: Explaining the Cuban missile crisis* (2nd ed.). Longman.
- ALNAP. (2012). *The state of the humanitarian system*. Active Learning Network for Accountability and Performance in Humanitarian Action.
- Bercovitch, J., & Jackson, R. (2009). *Conflict resolution in the twenty-first century: Principles, methods, and approaches*. University of Michigan Press.
- Blinder, A. S. (2013). *After the music stopped: The financial crisis, the response, and the work ahead*. Penguin Press.
- Boin, A., et al. (2016). *The politics of crisis management*. Cambridge University Press.
- CEIP (Carnegie Endowment for International Peace). (2015). *Parsing the Iran deal*. <https://carnegieendowment.org>
- Comfort, L. K., Boin, A., & Demchak, C. C. (2010). *Designing resilience: Preparing for extreme events and rigid governance challenges*. University of Pittsburgh Press.

- D'Alessio, I., Quaglieri, A., Burrai, J., Mari, E., Lausi, G., Tagliaferri, G., & Cricenti, C. (2024). Leading through crisis: A systematic review of institutional decision-makers in emergency contexts. *Behavioral Sciences*.
- Facione, P. A. (2015). *Critical thinking: What it is and why it counts*. Insight Assessment.
- Freedman, L. (2023). *Command: The politics of military operations from Korea to Ukraine*. Oxford University Press.
- Janis, I. L. (1982). *Groupthink: Psychological studies of policy decisions and fiascoes* (2nd ed.). Houghton Mifflin.
- Jervis, R. (2010). *Why intelligence fails: Lessons from the Iraq War*. Cornell University Press.
- Juneau, T. (2021). *Yemen: The policy of permanent crisis*. Oxford University Press.
- Kahneman, D. (2011). *Thinking, fast and slow*. Farrar, Straus and Giroux.
- Kunz, R. (2018). The Syrian refugee crisis in Europe: Critical policy analysis and lessons learned. *Migration Studies*, 6(3), 345–372.
- Kwiliński, A., Zimbroff, A., Lyulyov, O., & Pimonenko, T. (2023). Strategic thinking and crisis management: Meta-analysis. *Revista de Pensamiento Estratégico y Seguridad CISDE*.
- Lynch, M. (2013). *The Arab uprising*. PublicAffairs.
- Menon, A., & Salter, J.-P. (2016). Brexit: Initial reflections. *International Affairs*, 92(6), 1297–1318.
- Mintz, A., & DeRouen, K. (2010). *Understanding foreign policy decision making*. Cambridge University Press.
- Mousavian, S. H., & Parsi, S. (2016). *Iran and the United States: An insider's view on the failed past and the road to peace*. Bloomsbury Publishing.
- Paul, R., & Elder, L. (2019a). *Critical thinking: Tools for taking charge of your learning and your life* (3rd ed.). Pearson.
- Paul, R., & Elder, L. (2019b). *The miniature guide to critical thinking concepts and tools* (7th ed.). Foundation for Critical Thinking.
- Simon, H. A. (1997). *Administrative behavior: A study of decision-making processes in administrative organizations*. Free Press.
- Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction. (2022). *Why the Afghan government collapsed*. SIGAR.
- World Health Organization. (2015). *Ebola situation report*. WHO.